شنبه 5/9/401 جلسه 48

#### مساله اولی: دوران امر بین وجوب نفسی و غیری

##### مقام اول؛ مقتضای اصل لفظی و دلیل اجتهادی

برای تعیین نفسیت در مقابل غیریت، به وجوه زیر استدلال شده است:

وجه اول: وجهی است که در کلام مرحوم آخوند آمده و در کلام اعلام دیگر مثل مرحوم آقای خویی نیز مورد قبول قرار گرفته است. ظاهر عبارت کفایه و صریح کلام مرحوم آقای خویی این است که در فرض غیری بودن وجوب، وجوب تقید و تضیق دارد. زیرا اگر الف وجوب غیری داشته باشد، در صورتی این وجوب ثابت است که باء که ذی المقدمه آن است وجوب داشته باشد. اما وجوب نفسی چنین تقییدی ندارد و وجوب تعلق می گیرد مطلقا چه شئ دیگری واجب باشد و چه نباشد. با توجه به تقید وجوب غیری و اطلاق وجوب نفسی، اگر در مقام اثبات مولی که در مقام بیان می باشد، وجوب را برای شئ بیان کند مثلا امر به وضوء یا غسل کند و این وجوب را مقید به اذا وجب شئ آخر نکند، اطلاق در مقام اثبات کاشف از این است که به حسب مقام ثبوت هم آن قسم از وجوب که بلاقید و مطلق است اراده شده است. بنابراین در وجه اول تمسک به اطلاق مفاد هیئت یعنی صیغه می شود و وجوب نفسی معین می گردد.

نسبت به این تقریب در کلام اعلام اشکال شده است.

یک اشکال در کلام مرحوم امام آمده است که اصلا تمسک به اطلاق در ناحیه وجوب ممکن نیست.

بیان دیگر اشکال در کلام مرحوم اصفهانی است که اگرچه می توانیم تمسک به اطلاق کنیم اما تقریب تمسک به اطلاق چیزی نیست که از ظاهر عبارت کفایه استفاده می شود مبنی بر اینکه یک قسم مطلق است و یک قسم بلاقید و اطلاق در مقام اثبات کشف از اطلاق در مقام ثبوت می کند، بلکه ما نحن فیه از مواردی است که به حسب مقام ثبوت هر دو قسم، حصه و مقید هستند و تردید بین اراده دو حصه است؛ چه وجوب نفسی باشد و چه غیری در هر دو تقدیر تقیید وجود دارد، منتها چون در یک فرض قید عدمی است و در فرض دیگر قید وجودی، متکلم اگر در مقام بیان باشد بعد از احراز اینکه مراد او مطلق نیست و طبیعت مقیده را اراده کرده است، چنانچه امر دایر بین اراده حصه مقید به قید عدمی و حصه مقید به قید وجودی شود، در این موارد مقتضای اطلاق و مقدمات حکمت اراده مقید به قید عدمی است. زیرا مقید به قید عدمی به بیان زائدی نیاز ندارد و از نظر عرفی همان طبیعت مطلقه محسوب می شود.

اشکال سومی هم مرحوم آقای صدر مطرح کرده است که هرچند این وجه فی نفسه تمام است ولی همه موارد احتیاج را شامل نمی شود و بعضی از موارد شک در نفسیت و غیریت وجود دارد که این تقریب مرحوم آخوند در آن موارد کارایی ندارد و نمی تواند نفسیت را اثبات کند.

اشکال مرحوم امام این است که با توجه به اینکه مفاد هیئت، معنای حرفی و جزئی است اصلا کلیتی ندارد تا قابلیت تقیید در آن وجود داشته باشد و با تمسک به اطلاق اثبات کنیم که قسم مطلق اراده شده است. سلمنا که تمسک به اطلاق نیز صحیح باشد، اگر می خواهید نتیجه بگیرید که مراد مطلق بعث و جامع بین وجوب نفسی و غیری است که خلاف مقصود می باشد. زیرا مرحوم آخوند می خواهد با تمسک به اطلاق نفسیت را اثبات کند نه جامع را. اگر هم می خواهید نفسیت را به خصوص اثبات کنید، امکان اثبات ندارد. زیرا نفسیت و غیریت دو شق متباین هستند و رابطه آنها رابطه مطلق و مقید نیست. نفسیت چه مقید به قید وجودی باشد و چه عدمی، علی ای حال حصه ای مقابل حصه وجوب غیری است. زیرا وجوب نفسی چیزی است که بعث به آن لذاته باشد و غیری نیز چیزی است که بعث به آن لغیره باشد. لذا بیان هر یک از این دو حصه، نیاز به قرینه خاصه دارد و با اطلاق نمی شود حصه ای خاص را تعیین کرد.

اشکال مرحوم اصفهانی نیز این است که برحسب ظاهر عبارت کفایه وجوب غیری تقید دارد به خلاف وجوب نفسی و قید وجوب غیری، اقتران به وجوب شئ آخر است. زیرا مرحوم آخوند فرموده است که فالحکمة تقتضی کونه مطلقا وجب هناک شئ آخر ام لا و از این عبارت استفاده می شود که وجوب غیری وجوبی است که وجوب آن مقترن به وجوب شئ آخر است و در مقابل وجوب نفسی وجوبی است که قید در آن نیست. ولی این مطلب صحیح نیست. زیرا آنچه هیئت بر آن دلالت دارد طبیعت مهمله است نه طبیعت مقید به قید، و وجوب نفسی همان طبیعت مطلقه و صرف وجوب نیست بلکه وجوب نفسی حصه ای از طبیعت وجوب است نه همان. بنابراین همانطور که وجوب غیری حصه می باشد وجوب نفسی هم حصه است. لذا اگر وجوب غیری را به حسب عبارت مرحوم آخوند، وجوبی بدانیم که وجوب فعل در آن مقترن به وجوب فعل خاص است، وجوب نفسی هم باید مقترن به قید عدمی شود یعنی وجوبی که مقترن به وجوب فعل خاص نمی باشد. اما این نیز صحیح نیست. نباید فرق را اینطور بیان کنیم که وجوب غیری مقترن است و وجوب نفسی غیر مقترن. زیرا مجرد اقتران وجوب شئ با وجوب شئ آخر وجوب غیری درست نمی کند. چراکه ممکن است در بعضی از موارد حتی در واجبات نفسیه نیز وجوب شئ مقترن به وجوب شئ آخر باشد. مثلا اقامه با اینکه جزئیت و مقدمیت برای نماز ندارد اما وجوب آن مقترن به وجوب شئ آخر یعنی وجوب نماز است. بنابر این نمی توانیم خصوصیت وجوب غیری را اقتران به وجوب شئ آخر بدانیم. بلکه باید وجوب نفسی را وجوب غير ناشی و غير منبعث از وجوب شئ آخر بدانیم. ملاک در غیری بودن وجوب هم نشوء و انبعاث وجوب از وجوب شئ آخر است. با این تقریب نیز وجوب نفسی قید عدمی پیدا می کند و لذا می توانیم برای اثبات نفسیت وجوب به اطلاق در ناحیه وجوب تمسک کنیم ولی نه به تقریب مرحوم آخوند. به خلاف مرحوم آخوند که وجوب نفسی را مطلق گرفت و غیری را هم مقید به قید اقتران کرد، بر اساس این تقریب وجوب نفسی نیز مقید است و قید هم اقتران و عدم اقتران نیست بلکه انبعاث و عدم انبعاث وجوب از وجوب فعل دیگر است. بر این اساس کلام مولی حمل بر وجوب نفسی می شود. زیرا قید وجوب نفسی عدمی است و عند العرف نفس الطبیعه شمرده می شود و لذا بیانش نیاز به موونه زائده ندارد.

مرحوم آقای تبریزی فرموده اند که هیچ یک از این دو اشکال وارد نیست. زیرا مرحوم آخوند نمی خواهد با تمسک به اطلاق کشف کند که طبیعی اراده شده است تا اشکال مرحوم امام وارد شود که می دانیم طبیعی اراده نشده یا اشکال مرحوم اصفهانی وارد شود که چه نفسی و چه غیری، هر دو حصه هستند. بلکه مقصود مرحوم آخوند این است که ولو در اینجا امر مردد بین دو حصه است، یک حصه نفسیت و دیگری غیریت، ولی اگر بیان احدی الحصتین در مقام اثبات به گونه ای باشد که نیاز به موونه زائده نداشته باشد و لفظ دال بر طبیعی به تنهایی برای بیان آن حصه کافی است، به خلاف حصه دیگر که برای بیان، نیاز به لفظ زائدی دارد که اضافه به لفظ طبیعی شود، در چنین مواردی گفته می شود که بعد از علم به اینکه مولی طبیعی را اراده نکرده است، از آنجایی که بیان اراده احدی الحصتین در مقام اثبات، موونه زائده ندارد، کلام متکلم حمل بر همان حصه می شود. در محل بحث هم بیان وجوب نفسی در مقایسه با بیان وجوب غیری، نیاز به لفظی غیر از لفظ دال بر وجوب ندارد. اما اگر وجوب غیری مراد باشد، باید به این شکل بیان کند که این کار را انجام بده اگرآن کار ديگر(ذی المقدمه) بر تو واجب باشد؛ یعنی وجوب را مقید کند بما اذا وجب شئ آخر یا اینکه بگوید اگر می خواهی امر آخر که ذی المقدمه باشد را انجام بدهی، باید این فعل را انجام دهی؛ مثل اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم که امر به وضوء مقید به اراده اتیان الصلاة شده است. وقتی در مقام اثبات بیان غیریت، موونه دارد ولی وجوب نفسی خیر، از اطلاق کلام و عدم ورود قید در مقام اثبات کشف می کنیم که حصه بلاقید اراده شده است.

در دروس تصریح کرده اند که این اطلاقی که با تمسک به مقدمات حکمت کشف می کنیم، مثل اطلاق در احل الله البیع نیست، بلکه اطلاق به این باز می گردد که در مقام اثبات یکی موونه داشته باشد و دیگری نداشته باشد. به عبارت دیگر بحث ثبوتی بین این دو وجوب در بحث مقدمه واجب می آید و در مانحن فيه بحث در این نیست که وجوب نفسی و غیری به حسب مقام ثبوت چه فرقی با هم دارند تا مرحوم اصفهانی بفرماید که مجرد اقتران وجوب شئ به وجوب شئ آخر وجوب غیری درست نمی کند. اشکال مرحوم اصفهانی در صورتی وارد است که مرحوم آخوند بخواهد فرق ثبوتی درست کند ، واز راه فرق ثبوتی تمسک به اطلاق کند ، در حالی که مقصود ایشان این است که در مقام اثبات بیان وجوب غیری موونه زائده دارد و بیان وجوب نفسی موونه زائده ندارد و لذا هیچ یک از دو اشکال وارد نمی شود.

توضیح بیشتر کلام مرحوم آقای تبریزی این است که تمسک به اطلاق از باب اینکه در مقام ثبوت یکی مطلق است و دیگری مقید، متوقف بر این است که فرق بین آنها به حسب مقام ثبوت به اطلاق و تقیید باشد و حال آنکه مرحوم آخوند در این مبحث، همانطور که در وجوب نفسی و غیری تمسک به اطلاق را مطرح کرده است، در وجوب تعیینی و تخییری و همچنین در وجوب عینی و کفایی هم تمسک به اطلاق را مطرح کرده است. این در حالی است که ایشان هر کدام از وجوب تعیینی و وجوب عینی را یک نحوه خاص از وجوب می داند نه اینکه یکی مطلق باشد و دیگری مقید. با اینکه ثبوتا هر کدام را حصه ای از وجوب می داند، اما در این مبحث خامس فرموده است که اطلاق اقتضاء می کند که مراد شئ مطلق باشد. معلوم می شود که این مطلق، مطلق به حسب مقام ثبوت نیست بلکه مطلق به حسب مقام اثبات است. لذا تقریب مرحوم آخوند هم در وجوب نفسی پیاده می شود و هم در وجوب تعیینی و وجوب عینی. اما اگر اطلاق و تقیید را در کلام مرحوم آخوند ثبوتی بدانیم، در وجوب تعیینی و عینی نمی آید. زیرا خود مرحوم آخوند فرق میان آنها را اطلاق و تقیید به حسب ثبوت نمی داند.

این قسمت از فرمایش مرحوم آقای تبریزی که مقصود مرحوم آخوند اطلاق و تقیید ثبوتی نیست بلکه اثباتی است، جای مناقشه ندارد ولی اینطور نیست که تمسک به اطلاقِ وجوب و هیئت برای اثبات نفسیت در مقابل غیریت، صرفا منحصر به همین تقریبی باشد که در کلام مرحوم آقای تبریزی آمده است، بلکه ولو مراد مرحوم آخوند اطلاق گیری به حسب مقام ثبوت نباشد، اما می توان اطلاق را بر اساس مقام ثبوت هم توجیه کرد. زیرا همانطور که در تقریرات مرحوم آقای خویی آمده[[1]](#footnote-1)، امکان دارد بگوییم که به حسب مقام ثبوت هم فرق بین وجوب نفسی و غیری در این است که وجوب غیری مشروط است و وجوب نفسی مطلق است. زیرا در مواردی که فعل واجب به وجوب غیری می شود خصوصیات تکوینیه اش اقتضاء می کند که به حسب مقام جعل، وجوب متعلق به مقدمه، وجوب مطلق نباشد. چراکه از طرفی اهمال به حسب مقام ثبوت ممکن نیست و از طرفی دیگر هم اطلاق وجوب مقدمه نسبت به حالت عدم وجوب ذی المقدمه معنا ندارد، در نتیجه تعیّن در تقیید به حالت وجوب ذی المقدمه پیدا می کند. لذا هر جا وجوب به مقدمه تعلق بگیرید وجوب آن مقید به وجوب ذی المقدمه است. اما وجوب نفسی چنین قیدی یعنی قید وجودی به وجوب فعل دیگر ندارد و از این جهت مطلق است. لذا اگر به حسب مقام جعل و ثبوت، وجوب مقدمی وجوب مقید باشد و وجوب نفسی قید نداشته باشد، وقتی در مقام اثبات متکلم فقط اصل وجوب وضوء را بیان کند و بیان نکند که مثلا برای نمازت وضوء بگیر، اطلاق اثباتی کاشف از اطلاق ثبوتی است.

ولو خصوصیت تکوینی وجوب غیری، ریشه در غیر اطلاق و تقیید در مقام جعل داشته باشد، ولی باید خودش را به نحوی در مقام جعل نشان دهد.

جهت اینکه نمی توانیم کلام مرحوم آخوند را حمل بر اطلاق و تقیید ثبوتی کنیم این است که مرحوم آخوند در وجوب تعیینی و وجوب عینی همین تقریب اطلاق را مطرح کرده است و در آنجا نمی توانیم بگوییم که یکی ثبوتا مطلق است و دیگری مقید. لذا راهی برای توجیه کلام مرحوم آخوند نداریم مگر همان تقریبی که در کلام مرحوم آقای تبریزی آمده است.

اینکه در اشکال اول در کلام مرحوم امام نیز آمده بود که نتیجه اطلاق اراده طبیعی بما هو طبیعی است و نمی توانیم از آن حصه را کشف کنیم، صحیح نیست. زیرا قبلا هم گفته شد که نتیجه مقدمات حکمت همیشه عموم بدلی نيست بلکه در بعضی از موارد استغراق و شمول حکم نسبت به همه افراد به نحو انحلال است مثل احل الله البیع ، و در بعضی از موارد نتیجه اطلاق و عدم قید، تعیین حصه خاصه است که ما نحن فیه نیز با تقریبی که بیان شد از همین موارد است.

یک شنبه 6/9/401 جلسه 49

گفته شد که کلام مرحوم آخوند طبق تقریب مرحوم آقای تبریزی مبنی بر فرق اثباتی بین وجوب نفسی و غیری در اطلاق و تقیید و عدم نیاز بيان وجوب نفسی در مقام اثبات به موونه زائده، تمام است و شاهد نیز دارد. اما تمسک به اطلاق هیئت برای اثبات نفسیت منحصر در این راه نیست و از راه دیگری هم ممکن است. با تقریبی که در کلام مرحوم آقای خویی آمده است از اطلاق هیئت در مقام اثبات معلوم می شود که در مقام ثبوت و جعلِ حکم هم کیفیت اطلاقی اراده شده نه تقییدی. با این توضیح که به حسب مقام ثبوت و جعل، جعل وجوب نفسی به جعل مطلق است و جعل وجوب غیری، به جعل مقید است. زیرا اگر فعلی بخواهد به حسب مقام جعل، وجوب غیری و مقدمی داشته باشد، وجوب آن مشروط به وجوب فعل آخر است. ولی در موارد وجوب نفسی وجوب به فعل تعلق می گیرد بلا اشتراط به وجوب فعل آخر؛ حتی قید عدمی هم ندارد. از اطلاق اثباتی کشف می کنیم که مراد مولی از جعل و وجوبی که در کلامش بيان کرده است، جعل و وجوب مطلق است و لذا وجوب نفسی تعین پیدا می کند.

شبیه دلالت امر بر وجوب که اگر کسی مثل مرحوم محقق عراقی و مرحوم آقای تبریزی قائل به دلالت اطلاقی امر بر وجوب باشد و بگوید که استحباب در مقام ثبوت، طلب مقترن به ترخیص در ترک است ولی وجوب چنین قیدی ندارد، وقتی در مقام اثبات، طلب مطلق باشد، کشف از حال مقام ثبوت و اطلاق در مقام ثبوت می کند که حصه مطلق اراده شده نه مقید.

با توجه به این توضیح باید دید که اشکالات مرحوم اصفهانی و مرحوم امام به این تقریب وارد است یا همانطور که طبق تقریب مرحوم آقای تبریزی وارد نبودند، بنابر این تقریب نیز وارد نیستند؟

به نظر می رسد که اشکالات گفته شده به این تقریب هم وارد نیست. در کلام مرحوم امام اشکال شده بود که اگر با تمسک به اطلاق می خواهید جامع بین وجوب نفسی و غیری را اثبات کند کنید که اولا خلاف مقصود است. زیرا فرض این است که در دوران بین نفسیت و غیریت می خواهید نفسیت را اثبات کنید نه جامع را و ثانیا مفاد هیئت معنای حرفی است و در معنای حرفی اطلاق وجود ندارد. زیرا معنای حرفی معنای جزئی است و جامعی بین افراد وجود ندارد تا بخواهید با تمسک به اطلاق آن را ثابت کنید. اما اگر مقصود اثبات نفسیت باشد که مقدمات حکمت نمی تواند نفسیت را نتیجه دهد. زیرا مقدمات حکمت نهایتا اقتضا می کنند که حکم روی طبيعی و جامع رفته باشد و اینکه بخواهد یک حصه را در مقابل حصه های دیگر ثابت کند کار مقدمات حکمت نیست.

به نظر می رسد این اشکالات وارد نباشد. اینکه جامع بین وجوب نفسی و غیری خلاف مقصود است صحیح است، ولی اینکه ممکن نیست اطلاق اثبات جامع کند، زیرا معنای هیئت معنای حرفی است و معنای حرفی جامع بین نسبت ها نیست تا اطلاق داشته باشد، نسبت به این اشکال دو جواب داده می شود؛ اولا بر اساس مختار مرحوم آخوند معنای حرفی مثل معنای اسمی است و همانطور که موضوع له معنای اسمی، طبیعی و جامع است ، همانطور که موضوع له "ابتدا" جامع است، موضوع له "من" هم همینطور است. بر اساس مبنای مرحوم آخوند وضع در حروف مثل وضع در اسماء، از قبیل وضع عام و موضوع له عام است، نه از قبیل وضع عام و موضوع له خاص. ثانيا حتی بنابر نظر مشهور که معنای حرفی را در مقابل معنای اسمی خاص و جزئی می دانند، اما در همین معنای حرفی و نسبی که حالت آلیت دارد، اطلاق و سریان قابل تصویر است. زیرا جزئی بودن در معنای حرفی به اعتبار تعلقش و تقومش به دو طرف است. چراکه نسبت متقوم به طرفین است و چون متقوم به دو طرف است بدون دو طرف نمی تواند تحقق پیدا کند. اما با این وجود، اگر دو طرف معنای حرفی، اطلاق داشته باشند، معنای حرفی متقوم به آنها نیز اطلاق پیدا می کند. علاوه بر قابلیت اطلاق، قابلیت تقیید هم دارد. زیرا حتی اگر معنای حرفی جزئی باشد، ولی چنانچه مولی بخواهد در انشائیات امری را انشاء کند، ولو انشاء بعد از تحقق امر جزئی است و قابلیت تقیید ندارد، اما قبل از اینکه معنای انشائی مثل وجوب را در نظر بگیرد، می تواند آن را به نحو مقید ملاحظه کند و مجموع مقید بما هو مقید را انشاء کند.

این دو جواب در کلام خود مرحوم آخوند در بحث واجب مشروط آمده است. در آن بحث نیز بعضی گفته اند که قید به هیئت بر نمی گردد. زیرا معنای هیئت حرفی است و اطلاق ندارد تا قابلیت تقیید داشته باشد. ولی مرحوم آخوند در پاسخ می فرماید: أما حديث‏ عدم‏ الإطلاق‏ في مفاد الهيئة فقد حققناه سابقا أن كل واحد من الموضوع له و المستعمل فيه في الحروف يكون عاما كوضعها و إنما الخصوصية من قبل الاستعمال ك الأسماء و إنما الفرق بينهما أنها وضعت لتستعمل و قصد بها المعنى بما هو هو و الحروف وضعت لتستعمل و قصد بها معانيها بما هي آلة و حالة لمعاني المتعلقات فلحاظ الآلية كلحاظ الاستقلالية ليس من طوارئ المعنى بل من مشخصات الاستعمال كما لا يخفى على أولي الدراية و النهى. فالطلب المفاد من الهيئة المستعملة فيه مطلق قابل لأن يقيد. مع أنه لو سلم أنه فرد فإنما يمنع عن التقيد لو أنشئ أولا غير مقيد لا ما إذا أنشئ من الأول مقيدا غاية الأمر قد دل عليه بدالين و هو غير إنشائه أولا ثم تقييده ثانيا فافهم[[2]](#footnote-2).

اما اینکه وجوب نفسی حصه ای از وجوب است و با اطلاق و مقدمات حکمت قابل اثبات نیست. جواب این است که همانطور که مرحوم آخوند در انتهای بحث مطلق و مقید فرموده اند، نتیجه مقدمات حکمت مختلف است؛ در بعضی از موارد که نوعا هم همینطور می باشد، مراد طبیعی به نحو عموم بدلی است مثل اعتق رقبة که آنچه موضوعیت دارد طبیعی رقبة است. اما در بعضی از موارد هم نتیجه مقدمات حکمت اراده عموم استغراقی است و در بعضی از موارد هم نتیجه اراده حصه است. خود مرحوم آخوند در آخرین مطلب از مطلق و مقید در عنوان "تذکرة لا تخلو من تبصرة" فرموده است: أن قضية مقدمات الحكمة في المطلقات تختلف‏ حسب‏ اختلاف‏ المقامات فإنها تارة يكون حملها على العموم البدلي و أخرى على العموم الاستيعابي و ثالثة على نوع خاص مما ينطبق عليه حسب اقتضاء خصوص المقام و اختلاف الآثار و الأحكام كما هو الحال في سائر القرائن بلا كلام.

فالحكمة في إطلاق صيغة الأمر تقتضي أن يكون المراد خصوص الوجوب التعييني العيني النفسي فإن إرادة غيره تحتاج إلى مزيد بيان و لا معنى لإرادة الشياع فيه ف لا محيص عن الحمل عليه فيما إذا كان بصدد البيان كما أنها قد تقتضي العموم الاستيعابي كما في‏ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ‏ إذ إرادة البيع مهملا أو مجملا ينافي ما هو المفروض من كونه بصدد البيان و إرادة العموم البدلي لا يناسب المقام و لا مجال لاحتمال إرادة بيع اختاره المكلف أي بيع كان مع أنها تحتاج إلى نصب دلالة عليها لا يكاد يفهم بدونها من الإطلاق و لا يصح قياسه على ما إذا أخذ في متعلق الأمر فإن العموم الاستيعابي لا يكاد يمكن إرادته و إرادة غير العموم البدلي و إن كانت ممكنة إلا أنها منافية للحكمة و كون المطلق بصدد البيان[[3]](#footnote-3).

در همه این موارد سه گانه از اطلاق در مقام اثبات، کشف می شود که مراد مولی از کلامش که قيد برای آن نياورده چه چیزی است.

اما اشکالات مرحوم اصفهانی که فرموده بودند اصل تمسک به اطلاق برای اثبات نفسیت صحیح است اما تقریبی که از ظاهر عبارت مرحوم آخوند استفاده می شود از دو جهت اشکال دارد. یک جهت این است که وجوب نفسی مطلق است در مقابل وجوب غیری که مقید است و این صحیح نیست. زیرا مفاد هیئت طبیعت مهمله است و وجوب نفسی طبیعت مهمله نیست بلکه طبیعت به همراه قید است. جهت دوم اشکال این است که از عبارت مرحوم آخوند استفاده می شود که وجوب غیری، مقید ومقترن به وجوب شئ آخر است. این نیز صحیح نیست. زیرا مجرد اقتران وجوب یک فعل به وجوب فعل آخر غیریت درست نمی کند. زیرا در بعضی از واجبات نفسیه هم این قید وجود دارد؛ مثل اقامه که بنابر وجوبش، وجوب غیری نسبت به صلات ندارد، بلکه فقط در جایی که بر شخص نماز واجب است، اقامه هم بر او واجب است. بنابراین با اینکه وجوب اقامه اقتران به وجوب شئ آخر دارد اما وجوب غیری ندارد. در نتیجه باید بگوییم که وجوب غیری مقید است ولی مقید به نشوء و انبعاث از وجوب شئ آخر.

به نظر می رسد که این اشکال طبق تقریب مرحوم آقای خویی هم وارد نباشد. جهت اول اشکال که وجوب نفسی طبیعت مهمله نیست بلکه حصه است، جوابش این است که وجوب نفسی طبیعت مهمله نیست ولی طبیعت مطلقه است. درست است که در وجوب نفسی باید قیدی به وجوب اضافه شود ولی این قید همان اطلاق است؛ یعنی وجوب بما انه مطلق وجوب نفسی است. مثل وجوب که طلب بما انه مطلق است. اشکال دوم هم درست نیست و جوابش در کلام مرحوم آقای تبریزی آمده است که هرچند مجرد تقیید یک وجوب به وجوب شئ آخر، غیریت درست نمی کند و شرط کافی نیست اما شرط لازم وجوب غیری است، به طوری که اگر در جایی ببینیم که تقییدی وجود ندارد معلوم می شود که وجوب غیری هم در کار نیست. لذا اگر با تمسک به اطلاق توانستیم تقید وجوب به وجوب فعل آخر را نفی کنیم، وجوب نفسی ثابت می شود.

دوشنبه 7/9/401 جلسه 50

علاوه بر دو اشکال گذشته به تمسک به اطلاق هیئت برای اثبات نفسیت که پاسخ آنها نیز داده شد، اشکال سومی به این وجه در کلام مرحوم آقای صدر مطرح شده است؛ هرچند به عنوان اشکال بیان نشده ولی حاصلش اشکال به این وجه است. اشکال این است که وجه اول که تمسک به اطلاق هیئت برای اثبات نفسیت باشد صحیح است و همانطور که مرحوم آقای خویی فرموده اند اطلاق در مقام اثبات کاشف از اطلاق در مقام ثبوت است، منتها مشکل این است که این وجه همه موارد شک در نفسیت و غیریت را نمی گیرد. چراکه این وجه در صورتی تمام است که وجوب فعلی که در نفسیت و غیریت آن شک داریم، با وجوب فعل آخر ملازم نباشد. مثلا اگر به نحو مطلق وارد شده باشد که اذا مسست میتا فاغتسل و ندانیم که وجوب غسل مسّ ميت وجوب نفسی است یا غیری، ولی مولی با خطاب "اذا زالت الشمس فصلّ" نماز را هم مقید به زوال شمس بر ما واجب کرده باشد و احتمال بدهیم که وجوب غسل مسّ میّت از باب مقدميت صلات باشد، در این صورت که وجوب مشکوک النفسیه و الغیریه ملازم با وجوب فعل آخر نیست بلکه وجوبِ مشکوک مطلق است و وجوب واجب آخر مقید به زوال، وجه اول که تمسک به اطلاق هیئت باشد جاری می شود. زیرا وقتی مولی که در مقام بیان است طلب اغتسال کند و آن را مقید به وجوب نماز نکند بلکه مطلق بگذارد با تمسک به اطلاق اثبات می کنیم که وجوب نفسی است. وجه اول در این موارد مفید است. زیرا قبل از زوال، نماز واجب نیست ولی با تمسک به اطلاق هیئت و اثبات وجوب نفسی اغتسال می گوییم که قبل از زوال غسل مسّ میت واجب است. در حالی که اگر وجوب غیری بود قبل از وجوب نماز واجب نبود.

اما اگر وجوب مشکوک النفسیه و الغیریه ملازم با وجوب فعل آخر باشد به این شکل که همان قیدی که برای وجوب فعل آخر می باشد در وجوب مشکوک النفسیه و الغیریه هم بیاید. مثلا مولی بگوید اذا زالت الشمس فصلّ و در غسل مسّ میّت هم بگوید اذا مسست میتا فاغتسل اذا زالت الشمس. در این فرض ولو احتمال نفسی بودن و غیری بودن وجوب اغتسال وجود دارد اما نمی توانیم از وجه اول استفاده کنیم و با تمسک به اطلاق، نفی غیریت و اثبات نفسیت کنیم. زیرا زمانی وجود ندارد که وجوب صلات در آن زمان فعلی نباشد تا به لحاظ آن، وجوب غیری از اغتسال نفی شود و وجوب نفسی اثبات گردد و مکلف را به سمت عمل بکشاند.

لا یقال که در فرضی که هم وجوب مشکوک النفسیه و الغیریه قید زوال را دارد و هم وجوب فعل آخر، تعیین نفسی بودن یا غیری بودن هیچ اثری ندارد. زیرا قبل از زوال که هیچ کدام واجب نیستند و بعد از زوال هم که هر دو واجب می باشند و باید اتیان شوند. با توجه به اینکه در هر دو ظرف، وظیفه معلوم است دیگر اثری ندارد تا معین کنیم وجوب اغتسال غیری است یا نفسی. بله بر اساس اشکال گفته شده وجه اول یعنی تمسک به اطلاق هیئت نمی آید ولی تعیین نفسیت یا غیریت هم در این فرض اثری ندارد تا به عنوان نقص بر وجه اول مطرح گردد.

این اشکال در کلام آقای صدر آمده و خود ایشان جواب داده اند که تعیین نفسیت و غیریت در این مورد اثر مهم دارد. زیرا اگر اغتسال وجوب نفسی مثل صلات داشته باشد، هر دو به صورت مستقل بر عهده مکلف است و لذا اگر با هر دو مخالفت کند موجب تعدد عقاب می شود، ولی اگر وجوب غیری باشد مکلف اگر هر دو را ترک کند مستحق یک عقاب بیشتر نیست. لذا تعیین نفسیت و غیریت در این فرض هم مهم است و چنانچه وجه اول در آن کارایی نداشته باشد، می شود که اشکال کرد که همه موارد احتیاج را شامل نمی شود.

ممکن است جواب داده شود که اولا در موارد شک به حسب واقع خارجی ادله، قید در هر دو وجوب نیامده است؛ کما اینکه در دلیل وجوب غسل مسّ میّت وارد شده "اذا مسست جسده حین یبرد فاغتسل"[[4]](#footnote-4) و قید واجب آخر در آن نیامده است. بنابراین طبق واقعیت خارجی ادله، همه موارد شک همان فرضی می شوند که شما تمسک به اطلاق را در آن فرض قبول دارید و فرضی که به عنوان اشکال مطرح شد واقع خارجی ندارد تا بدان احتیاجی داشته باشیم.

ثانیا بر فرض وجوبی که ما شک در نفسیت و غیریت آن داریم، مقید به قیدی باشد که در واجب آخر هم اخذ شده است، باز هم اطلاق کارایی دارد. زیرا وجوب غیری از دو جهت دارای قید است؛ یک قید همانی است که در کلام همه اعلام آمده است و آن اینکه وجوب غیری مقید به وجوب فعل دیگر است. اگر از این لحاظ شک کنیم اطلاق اقتضای عدم تقیید دارد. اما قید دیگری هم در وجوب غیری ثابت است. در فصل مقدمه واجب بحث شده است که وجوب غیری به چه چیزی تعلق می گیرد. مرحوم آخوند معتقد است که متعلق وجوب غیری ذات مقدمه است. در مقابل این نظر، دو نظر دیگر نیز وجود دارد؛ یکی اینکه مقدمه به قصد توصل به ذی المقدمه، متعلق وجوب است و نظر دیگر که نظر صاحب فصول و مختار مرحوم آقای خویی و آقای تبریزی و خود آقای صدر می باشد این است که وجوب غیری به مقدمه موصله تعلق می گیرد و الا اگر شخص مقدمه را انجام دهد ولی به ذی المقدمه منتهی نشود، متصف به وجوب غیری نخواهد شد. اگر متعلق وجوب غیری نظر سوم یعنی مقدمه موصله باشد، چنانچه وجوب غیری بخواهد به اغتسال تعلق بگیرد، شرطش این است که بعد از آن ذی المقدمه را انجام دهیم. لذا اتیان ذی المقدمه قید دوم وجوب غیری می شود. بر این اساس، اگر متکلم در مقام بیان باشد و این قید را ذکر نکند و فقط بگوید اذا مسست میتا فاغتسل، معنایش این است که نه به نحو اول تقیید در آن وجود دارد و نه به نحو دوم. لذا حتی اگر قید اذا زالت الشمس را بیاورد و ملازم با وجوب آخر هم باشد، باز هم می توانیم تمسک به اطلاق و نفی غیریت کنیم.

البته استفاده از اختلاف موجود در مقدمه واجب برای تقریب تمسک به اطلاق و اثبات نفسیت، در کلام خود مرحوم آقای صدر هم آمده است ولی نه برای تمسک به اطلاق هیئت بلکه برای تمسک به اطلاق ماده . ایشان در وجه دوم آورده است که بنابراین که مقدمه موصله فقط واجب باشد اطلاق ماده اقتضا می کند که وجوب غیری نباشد. زیرا اگر وجوب غیری باشد باید واجب مقید به اتیان نفس صلات شود.

ولی از این مطلب برای تصحیح وجه اول هم می توانیم استفاده کنیم. زیرا اگر پذیرفتید که در مقدمه واجب، فقط مقدمه موصله وجوب دارد، نه تنها واجب مقید می شود بلکه اصل وجوب هم مقید خواهد شد. لذا در هر وجوب غیری دو گونه تقیید وجود دارد و اگر وجه اول به لحاظ تقیید اول نتواند در همه موارد جاری شود و موارد تلازم بین دو وجوب را در بر نگیرد، به لحاظ تقیید دوم می تواند جاری شود و بر اساس آن با تمسک به اطلاق نفی وجوب غیری واثبات وجوب نفسی می کنیم.

بنابراین وجه اول که تمسک به اطلاق هیئت باشد وجه تامی است و اشکالات مطرح شده به آن وارد نیست.

دلیل دوم برای اثبات نفسیت در مقابل غیریت تمسک به اطلاق ماده است. منتها نه اطلاق ماده واجبی که شک در نفسیت و غیریت آن داریم بلکه اطلاق ماده واجب آخر. مثلا اگر امر به نماز یا قرائت قرآن هنگام رویت هلال شود و در کنار آن به وضوء هم امر شده باشد و ندانیم که آیا مطلوبیت وضوء نفسی است یا غیری و به عنوان مقدمه نماز و قرائت قرآن . مرحوم آقای خویی فرموده اند که به اطلاق واجب آخر که احتمال می دهیم مشکوک النفسیه مقدمه آن باشد، تمسک می کنیم و می گوییم شارع امر به نماز یا قرائت کرده و متعلق طلب را مطلق گذاشته و مقید نکرده است که عن وضوء باشد و اطلاق ماده اقتضا می کند که ذات متعلق واجب باشد نه حصه مقید به طهارت. وقتی اطلاق دلیل گفت که ماده متعلق وجوب مطلق است نه مقید، بالالتزام نیز کشف می کنیم که واجب مشکوک النفسیه هم واجب غیری نیست بلکه نفسی است. زیرا مدلول التزامی خطاب از لوازم اماره است و مثبتات امارات هم حجت است. مرحوم آقای خویی در مصباح فرموده اند که اگر واجب آخر اطلاق داشته باشد به آن تمسک می کنیم و الا به اطلاق هیئت که وجه اول باشد تمسک می کنیم. اما در تقریرات دیگر تمسک به اطلاق هیئت و تمسک به اطلاق ماده به عنوان دو وجه مستقل در عرض هم ذکر شده اند.

در کلام مرحوم آقای صدر آمده که این وجه نیز در همه موارد مفید نیست. زیرا برای اینکه بتوانیم با تمسک به اطلاق ماده نفسیت را اثبات کنیم، باید چهار امر تحقق یابد؛ اول اینکه در مقابل این وجوب مشکوک، امر دیگری داشته باشیم که وجوب نفسی آن معلوم باشد. دوم اینکه دلیل دال بر واجب آخر، دلیل لفظی باشد و شرایط مقدمات حکمت و اطلاق در آن تمام باشد. سوم اینکه واجب مشکوک از موارد مقدمه عقلی برای واجب آخر نباشد، به عبارت دیگر به گونه ای نباشد که واجب آخر تکوینا متوقف بر آن باشد، بلکه اگر مقدمه است، مقدمه شرعی باشد. زیرا اگر واجب آخر توقف عقلی بر آن داشته باشد حتما مقيد به آن خواهد بود ، چطور می توانیم با تمسک به اطلاق بگوییم که واجب آخر توقف ندارد. چهارم اینکه دلیلی که واجب مشکوک النفسیه و الغیریه را واجب کرده است، متصل به دلیل واجب آخر نباشد و الا اگر متصل به دلیل واجب آخر باشد، اجمال واجب مشکوک النفسیه و الغیریه به آن دلیل هم سرایت می کند و باعث می شود که دیگر اطلاق نداشته باشد.

ولی این مطالب را باید به عنوان توضیح وجه دوم در نظر بگیریم نه اشکال بر آن. چون خود مرحوم آقای خویی فرموده اند که اگر دلیل واجب آخر اطلاق داشته باشد به آن تمسک می کنیم. این وجه از همان اول برای همه موارد شک در نفسیت و غیریت نبود بلکه فقط برای مواردی بود که اطلاق در آن محقق است و الا در جایی که اطلاق وجود ندارد مرحوم آقای خویی هم نفرموده اند که این وجه جاری می شود.

سه شنبه 8/9/401 جلسه 51

در وجه دوم اثبات نفسیت واجب که تمسک به اطلاق ماده بود، مرحوم آقای صدر فرمود که این وجه در صورتی فایده دارد که چهار امر محقق باشد. همانطور که در جلسه قبل هم بیان شد این مطلب آقای صدر نمی تواند اشکال به مرحوم آقای خویی باشد بلکه در واقع توضیح کلام ایشان است. زیرا مرحوم آقای خویی به حسب تقریرات مصباح فرموده اند که اگر دلیل واجب آخر، اطلاق داشته باشد با تمسک به اطلاق ماده در آن، بالمطابقه اطلاق و عدم تقید واجب آخر را اثبات می کنیم و بالالتزام نیز ثابت می کنیم که واجب مشکوک النفسیه والغیریه، وجوب نفسی دارد. اما اگر دلیل واجب آخر، اطلاق نداشته باشد به سراغ اطلاق هیئت در واجب مشکوک النفسیه و الغیریه می رویم. مرحوم آقای خویی متعرض نشده اند که دلیل واجب آخر کجا اطلاق دارد و کجا ندارد و آن را موکول به قواعد عامه تمسک به اطلاق کرده اند.

بیان آقای صدر در توضیح همین نقطه است که با توجه به قواعد عامه تمسک به اطلاق، دلیل واجب آخر در چه صورتی اطلاق دارد. لذا مطالب آقای صدر اشکال بر مرحوم آقای خویی محسوب نمی شود.

علاوه بر اینکه در ذیل کلام مرحوم آقای صدر باید بحث شود که آیا رعایت قواعد عامه تمسک به اطلاق، اقتضای این شروط را بتمامه دارد یا خیر؟

شرط اول این بود که واجب نفسی آخر که ما می خواهیم به اطلاق دلیلش تمسک کنیم، معلوم الوجوب باشد. در شرط ثانی هم گفتند که دلیل دال بر آن هم باید دلیل لفظی ای واجد مقدمات حکمت باشد.

شرطیت این دو امر معلوم است. روشن است که تمسک به اطلاق لفظی فرع بر این است که دلیل لفظی حجت بر وجوب داشته باشیم که مدعا را ثابت کند ، اما اگر اصل وجوب شئ آخر معلوم نباشد یا معلوم باشد ولی بالاجماع، نمی توانیم به اطلاق آن تمسک کنیم.

شرط سوم این بود که واجب مشکوک النفسیه و الغیریه نباید مقدمه عقلی برای واجب نفسی آخر باشد؛ به عبارت دیگر فعلی که احتمال وجوب غیری آن داده می شود، باید به ملاحظه تقیید شرعی متعلق وجوب قرار گرفته باشد نه به ملاحظه تقیید عقلی. در جایی می شود تمسک به اطلاق کرد که در واجب مشکوک النفسیه و الغیریه احتمال تقیید شرعی برای واجب آخر داده شود.

ولو در بحوث دلیل این شرط نیامده ولی ممکن است با دو دلیل توجیه شود. اول اینکه اگر آنچه مشکوک النفسیه و الغیریه است مقدمه عقلیه واجب آخر باشد مثل نصب سلّم، تقید واجب آخر به آن، تقید عقلی و ذاتی است. اگر واجب عقلا مقید به آن باشد دیگر نمی شود اطلاق در مقام اثبات کشف از عدم تقییدش کند. حتی اگر مقدمیت عقلیه هم مسلّم نباشد و مشکوک باشد، باز امکان ذاتی اطلاق احراز نمی شود تا با ملاحظه مقام اثبات، از دلیل کشف کنیم که به حسب مقام ثبوت متعلق مطلق است. دلیل دوم هم این است که اطلاق متعلق تکلیف در هر واجبی، صرفا تقیید شرعی واجب به قید را نفی می کند نه اینکه بخواهد تقیید عقلی را هم نفی کند.. زیرا با اطلاق می خواهیم کشف از مقام ثبوت یعنی کشف از کیفیت جعل کنیم و تقیید عقلی ربطی به اطلاق خطاب و جعل شرعی ندارد. برای همین است که اطلاق متعلق تکلیف فقط تقیید شرعی متعلق تکلیف را نفی می کند و می گوید که متعلق تکلیف به حسب مقام جعل قید مشکوک را ندارد یعنی شارع آن را مقید نکرده است. لذا باید به لحاظ تقیید شرعی احتمال وجوب غیری فعل را بدهیم.

اما کلام در این است که آیا با تمسک به قواعد عامه اطلاق، جا داشت که آقای صدر این شرط سوم را هم بیاورد؟ مناقشه می شود که هرچند به حسب واقع تمسک به اطلاق، برای نفی تقیید شرعی است نه عقلی، ولی به حسب مقام اثبات و آنچه در ادله و خطابات مواجه با آن هستیم و مورد ابتلاء ماست، موردی نداریم که احتمال دهیم که تقید عقلی دارد و امر به آن تعلق گرفته است. به حسب واقع خارجی در ادله، مواردی که وجود دارد احتمال تقیید شرعی آنها داده می شود یعنی واجب فی حد نفسه بدون آنها قابل تحقق می باشد ولی شارع فرموده که اگر بخواهی واجب را انجام دهی باید به این شرط انجام دهی. لذا اشتراط به این شرط (امر سوم )در ما نحن فیه، فرضی است که لا واقع له.

شرط چهارم هم این بود که در مثل دلیل اذا زالت الشمس فصلّ و دلیل اذا مسست میّتا فاغتسل، در صورتی می توانیم تمسک به اطلاق صلات کنیم که دلیل واجبی که مشکوک النفسیه والغیریه است (اذا مسست میتا) متصل به اذا زالت الشمس فصلّ نباشد. زیرا اگرمتصل بود ، چون دلیل اول که دلیل واجب مشکوک باشد، مردد و مجمل است، اجمال آن به دلیل آخر هم سرایت می کند و لذا به اطلاق آن نیز نمی شود تمسک کرد.

همانطور که در تعلیقه بحوث بعض الاعلام اشکال کرده اند، به نظر می رسد این امر چهارم اصلا شرطیت ندارد. زیرا مجرد مقترن شدن دو امر با هم، صالح برای تقیید دلیل واجب دوم نمی باشد. چون مجرد اتصال قرینه نمی شود لذا کلام هم مشتمل بر ما یصلح للقرینیه نمی شود تا موجب اجمال گردد. اجمال در جایی است که در کلام چیزی باشد که صلاحیت قرینیت داشته باشد و در ما نحن فیه چنین چیزی وجود ندارد. بلکه چون اطلاق در دلیل اذا زالت الشمس فصلّ منعقد است به وسیله اطلاق آن تردید در نفسیت و غیریت وجوب اغتسال هم از بین می رود.

این مطلب ماخوذ از مطالب خود مرحوم آقای صدر است. خود ایشان در بحث واجب مشروط و اختلاف در رجوع قید به ماده یا هیئت، فرموده است[[5]](#footnote-5) که اینطور نیست که همیشه تقیید متصل موجب اجمال خطاب شود بلکه تقیید متصل دو قسم دارد؛ گاهی قید متصل به حسب لسان دلیل، مطلب مستقلی است و ناظر به آن واجب نیست. مثلا اگر مولی به نحو مطلق بگوید تصدّق و بعد در ادامه آن ولی به صورت مستقل بگوید لانجزی الصدقة قبل القیام. این عبارت لا نجزی الصدقة قبل القیام مطلبی است که ناظر به هیئت یا ماده امر تصدّق نیست. اما گاهی لسان قید از همان ابتدا ناظر به احد الامرین است من الماده و الهیئه است؛ مثل اینکه بگوید تصدّق قائما. می دانیم برای تصدّق قید ذکر شده و تصدّق هم دو جزء ماده و هیئت دارد و لذا باید قید قائما به یکی از آن دو بخورد. در فرض اول اطلاق در کلام منعقد می شود، منتها وقتی کلام هم از جهت هیئت اطلاق داشته باشد و هم از جهت ماده، بحث به این نقطه منتهی می شود که به چه دلیل احد الاطلاقین را بر دیگری مقدم کنیم. ولی در فرض دوم که قید به صورت ناظر به قبل ذکر شده نه به صورت جمله مستقله، اجمال پیدا می شود و دیگر معلوم نیست که به ماده می خورد یا به هیئت. با توجه به این قاعده کلی که خود مرحوم آقای صدر در بحث واجب مشروط ارائه کرده اند، محل بحث داخل در فرض اول می شود و لذا دلیل واجب آخر مجمل نمی گردد.

و المتحصل اينکه در مواردی که دلیل واجب آخر دلیل لفظی واجد مقدمات حکمت باشد با تمسک به اطلاق ماده در آن دلیل لفظی، می توان نفسیت واجب مشکوک النفسیه و الغیریه را اثبات کرد. با همان توضیح مرحوم آقای خویی که ابتدا بالمطابقه نفی قید از واجب آخر می شود و بعد بالالتزام ثابت می شود که وجوب واجب دیگر غیری نیست بلکه نفسی است.

وجوه دیگری هم برای اثبات نفسیت ذکر شده که به نظر تمام نیست. یکی از این وجوه وجهی است که در کلام مرحوم امام آمده است مبنی بر اینکه تعیین نفسیت در مقابل عینیت با تمسک به اطلاق لفظی صورت نمی گیرد بلکه به واسطه بناء عقلایی است. به حسب بناء عقلاء اگر اصل وجوب احراز شود ولی نفسی بودن یا غیری بودن آن مشکوک باشد، بناء بر نفسیت گذاشته می شود.

فیه: به نظر می رسد که این وجه، وجه مستقلی نیست. زیرا اگرچه به حسب بناء عقلاء این مطلب درست است اما بناء آنها ریشه در این دارد که اطلاق خطاب مولی اقتضای نفسیت را دارد، نه اینکه با قطع نظر از دلالت خطاب مولی، بناء مستقلی داشته باشند.

##### مقام دوم؛ مقتضای اصل عملی

اگر دلیل لفظی اطلاقی نداشته باشد و لذا شک کنیم که وجوب نفسی است یا غیری، مقتضای اصل عملی چیست؟

چهارشنبه 9/8/401 جلسه 52

هرچند مرحوم آخوند در ما نحن فیه که جهات مختلف بحث در صیغه امر بررسی می شود، مقتضای اصل عملی را عند الشک فی النفسیة و الغیریة مطرح نکرده است و کثیری از اعلام نیز متعرض نشده اند اما در بحث مقدمه واجب و تقسیم واجب به نفسی و غیری هم مرحوم آخوند و هم اعلام دیگر متعرض مقتضای اصل عملی در مساله شده اند. گرچه تفصیل این مساله به همان بحث موکول است اما به صورت مختصر در اینجا مطرح می شود.

مرحوم آخوند نسبت به مقتضای اصل عملی در بحث مقدمه واجب فرموده است که اگر اطلاقی در بین نباشد تا تعیین نفسیت کند و نوبت به اصل عملی برسد، فلا بد من الإتيان به فيما إذا كان التكليف بما احتمل كونه شرطا له فعليا للعلم‏ بوجوبه‏ فعلا و إن لم يعلم جهة وجوبه و إلا فلا لصيرورة الشك فيه بدويا كما لا يخفى‏. یعنی در جایی که تکلیف به واجب آخر که احتمال می دهیم مشکوک شرط و مقدمه آن است، فعلی باشد، باید مشکوک النفسیة و الغیریة اتیان شود. چرا که ولو نمی دانیم به وجه غیریت واجب شده است یا نفسیت، ولی می دانیم که وجوب فعلی دارد. اما اگر در جایی که هنوز تکلیف به واجب آخر فعلی نشده است، شک در غیریت و نفسیت کنیم، فلا یعنی لا یجب الاتیان بمشکوک النفسیة و الغیریة. زیرا در این صورت علم به وجوب فعلی نداریم و شک در آن، شک بدوی و مجرای برائت است.

بر اساس این فرمایش دو صورت در مساله تصویر می شود که در یک صورت برائت جاری می شود ولی در صورت دیگر جای برائت نیست بلکه لازم است به مقتضای علم اجمالی به وجوب احتیاط شود.

صورت اول جایی است که وقتی شک در نفسیت و غیریت واجب می کنیم، وجوب واجب آخر هنوز فعلی نشده است. در این صورت برائت جاری می شود. زیرا علم به وجوب نداریم و صرفا احتمال وجوب داده می شود. چراکه هرچند اگر وجوب نفسی داشته باشد الان واجب است اما امکان دارد وجوب غیری داشته باشد و پیش از فعلیت واجب آخر، وجوب پیدا نکند. چون شک در اصل وجوب داریم برائت جاری می گردد.

صورت دوم جایی است که وقتی شک می کنیم، تکلیف به واجب آخر فعلی است. مثلا اگر بعد از زوال شمس که وجوب نسبت به صلات ظهرین فعلی است، شک کنیم که وجوب غسل مسّ میّت نفسی است یا غیری، واجب مشکوک النفسیه و الغیریه لازم الاتیان است. زیرا اغتسال چه وجوبش غیری باشد و چه نفسی، فعلی شده است. پس اصل وجوب اغتسال معلوم است و شک ما فقط در این است که آیا وجوب آن به خاطر مصلحت خودش می باشد و از باب وجوب نفسی است و یا به خاطر صلات وجوب غیری پیدا کرده است.

همانطور که در بحث مقدمه واجب به تفصیل خواهد آمد، اولا صور متصور در مساله فقط این دو صورتی نیست که مرحوم آخوند متعرض شده است، بلکه صور دیگری هم در مساله فرض می شود. حکم این صور موکول به همان بحث مقدمه واجب است.

اما در همین دو حالتی که مرحوم آخوند به حسب عبارت کفایه تصویر کرده است، مقتضای صناعت به آن نحوی نیست که ایشان بیان کرده است.

صورت اول که شک قبل از فعلیت واجب آخر باشد، در جایی است که واجب مشکوک النفسیه و الغیریه با واجب آخر تلازم در قیود ندارند و یا به تعبیر مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی تماثل در اطلاق و تقیید ندارند بلکه به عنوان مثال یکی نماز است که مشروط به زوال می باشد و ديگری اغتسال که اگر واجب نفسی باشد مشروط به زوال نیست و فعلی شده است اما اگر واجب غیری باشد هنوز فعلی نشده است.

صورت دوم که شک بعد از فعلیت وجوب واجب آخر می باشد، یا به این شکل است که این دو تکلیف از جهت قید زوال متماثل هستند و در هر دو، هم وجوب صلات و هم وجوب اغتسال، این قید وجود دارد که در این صورت که ما شک در وجوبی نفسی اغتسال داریم، وجوب واجب آخر فعلی شده است. یا به این شکل است که این دو واجب متماثل در اطلاق و اشتراط نیستند ولی التفات و شک بعد از فعلیت وجوب آخر پیدا شده است. مثلا در دلیل وجوب اغتسال داریم که اذا مسست میّتا فاغتسل ولی مکلف بعد از زوال شک در نفسیت و غیریت وجوب آن می کند. لذا وقتی شک پیدا می شود که واجب آخر فعلی شده است. در نتیجه اغتسال چه واجب نفسی باشد و چه غیری، در هر صورت فعلیت دارد.

مرحوم آخوند فرموده بود که در صورت دوم که وجوب واجب آخر فعلی می باشد، وجوب مشکوک النفسیه و الغیریه هم فعلیت دارد و چون علم به وجوب آن علی ایّ حال داریم، دیگر وجهی برای جریان برائت نیست. در کلام مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی در بحث مقدمه واجب اشکال شده است که اگر واجب مشکوک النفسیه و الغیریه، علی تقدیر غیریت نحوه خاصی در اتیان آن معتبر باشد، به این معنا که اگر وجوب غسل میّت غیری باشد، باید لزوما قبل از صلات انجام شود و صلات بعد از وضوء و غسل تحقق پیدا کند، در این موارد که نحوه خاصی از تحقق در وجوب غیری معتبر است، برائت مجال پیدا می کند. زیرا ولو بعد از وقت نسبت به وجوب غسل مسّ میت علم داریم، ولی جهت وجوب مشکوک است. چون مشکوک است اگر این واجب غیری باشد باید قبل از صلات انجام شود تا صلات با تقیّد به آن حاصل شود، اما اگر واجب نفسی باشد می تواند اول نمازش را بخواند و بعد غسل مسّ میت کند. بنابراین چون غیریت اثر زائد دارد ما که شک می کنیم این واجب نفسی است یا غیری، نسبت به وجوب غیری برائت جاری می کنیم. حتی اگر کسی قائل به وجوب غیری هم نشود و وجوب آن را عقلی بداند، باز هم می تواند به لحاظ منشأ انتزاع وجوب غیری که امر به صلات مقید به غسل مسّ میّت باشد، برائت جاری کند و با برائت از وجوب غیری، مکلف مخیر می شود که غسل مسّ میّت را قبل از نماز انجام دهد یا بعد آن.

لا یقال که برائت از غیریت جاری نمی شود. زیرا همانطور که احتمال وجوب غیری داده می شود احتمال وجوب نفسی هم داده می شود و برائت از وجوب غیری یا برائت از تعلق تکلیف به صلات مقید به غسل مسّ میّت با برائت از وجوب نفسی آن تعارض می کند.

جواب داده اند که وجوب نفسی اثر زائدی ندارد. آنچه وجوب نفسی اقتضاء می کند چیزی غیر از این نیست که باید آن را انجام دهد و در صورت ترک آن مستحق عقوبت است و این مقدار معلوم است و شکی در آن نداریم تا برائت به لحاظ آن جاری شود. لذا در کلام مرحوم آقای تبریزی تعبیر شده است که علم به ترتب عقاب بر مخالفت داریم یا علی ترکه یا بترکه. علی ترکه یعنی علی تقدیر نفسیت آن بر ترکش عقاب می شویم و بترکه یعنی علی تقدير غيريت به خاطر ترک آن، ذی المقدمه ترک می شود و لذا مستحق عقوبت به جهت ترک آن می شویم؛ در نتیجه در هر صورت مخالفت موجب عقاب خواهد شد.

بنابراین در این حالت که مرحوم آخوند فرمود جای جریان برائت نیست، برائت جاری می شود در جایی که وجوب غیری محتمل بر فرض وجوبش، نحوه خاصی از اتیان در آن معتبر باشد.

در صورت اول هم که شک قبل از فعلی شدن واجب آخر است، مثل اینکه فرموده باشند اذا زالت الشمس فصل و از طرفی هم دلیل به صورت مطلق وارد شده باشد که اذا مسست میّتا فاغتسل و مکلف هم احتمال می دهد که وجوب اغتسال وجوب نفسی باشد و در نتیجه باید قبل از زوال غسل کند و هم احتمال می دهد که غیری باشد و در نتیجه لازم نیست قبل از زوال انجام شود، مرحوم آخوند فرمود چون شک در وجوب قبل از زوال بدوی است برائت جاری می شود. به این قسمت نیز اشکال می شود که اگر در فرض غیریت وجوب اغتسال، نحوه خاصی از اتیان معتبر باشد، مثل لزوم اتیان آن قبل از صلات، برائت از وجوب اغتسال قبل از زوال با برائت از تقید صلات به غسل مسّ میّت تعارض می کند. پس در همین صورتی که التفات قبل از فعلیت وجوب واجب آخر است، اینطور نیست که در همه شقوق برائت مجال داشته باشد، بلکه برائت معارض پیدا می کند و در صورت تعارض، مکلف باید هر دو احتمال یعنی هم نفسی بودن و هم غیری بودن را رعایت کند. به این شکل که مکلف غسل را قبل از زوال انجام دهد تا هم احتمال نفسی بودن رعایت شده باشد و هم احتمال غیری بودن.

بنابراین حکم مساله در همین دو صورت هم چیزی نیست که مرحوم آخوند به نحو مطلق بیان فرموده است.

#### مساله ثانیه؛ دوران امر بین وجوب تعیینی و تخییری

مثلا آیا حلق کردن برای صروره یعنی کسی که حج اول اوست، وجوب تعیینی دارد یا مخیر بین حلق و تقصیر است؟

در این مساله هم مثل مساله قبل بحث در دو مقام مطرح می شود؛ مقام اول مقتضای اصل لفظی و مقام دوم مقتضای اصل عملی.

مرحوم آخوند همان بیانی که برای مقتضای اصل لفظی در مساله اولی فرموده اند در اینجا هم دارند. بر اساس فرمایش ایشان در دروان بین تعیینیت و تخیيریت، چون وجوب تعیینی مقید نیست و وجوب تخیری مقید است، اگر مولی در مقام بیان باشد و قید را ذکر نکند مقدمات حکمت اقتضاء می کند که مراد مولی وجوب تعیینی باشد نه تخییری.

ولی باید بحث شود که تمسک به اطلاق برای اثبات تعیینیت به چه معناست. اگر مقصود این باشد که با توجه به فارق ثبوتی میان وجوب تعیینی و تخییری که یکی مقید است و دیگری مطلق، اگر در مقام اثبات متکلم در کلامش قیدی را ذکر نکند اطلاق در مقام اثبات کاشف از اراده حصه مطلقه در مقابل حصه مقیده است. در این صورت تقریب اطلاق متوقف بر این است که مرحوم آخوند قائل باشد که از نظر ثبوتی فرق بین وجوب تعیینی و تخییری به اطلاق و اشتراط است و حال آنکه مبنای مرحوم آخوند در حقیقت واجب تخییری در مقابل واجب تعیینی چیز دیگری است. ایشان معتقدند که وجوب تخییری نحوه ای از وجوب است که یجوز ترک متعلقه الی بدل، به خلاف وجوب تعیینی که نحوه ای از وجوب است که لا یجوز ترک متعلقه الی بدل. بنابراین ايشان اختلاف وجوب تعیینی با وجوب تخییری را به اختلاف در سنخ وجوب می داند نه اختلاف در اطلاق و اشتراط. وقتی مرحوم آخوند اختلاف را به سنخ وجوب دانست چطور می تواند در مقام اثبات به اطلاق کلام متکلم و مقدمات حکمت تمسک کند و اثبات تعیینیت کند.

جواب اشکال این است که به لحاظ مبانی مرحوم آخوند این اطلاق مثل اطلاق در مثل احل الله البیع نیست که از عدم تقیید در مقام اثبات، عدم تقیید و اطلاق در مقام ثبوت را کشف کنیم، بلکه به همان نحوی که در وجوب نفسی مرحوم آقای تبریزی توضيح داده اند ، با قطع نظر از فارق ثبوتی و به حسب مقام اثبات چون بیان وجوب تخییری موونه زائده غیر از بیان اصل وجوب دارد و موونه زائده این است که بگوید حلق کن یا تقصیر، یعنی حداقل "أو فلان" باید آورده شود، بر خلاف بیان وجوب تعیینی حلق که موونه زائده ندارد، اگر متکلم در مقام بیان باشد و قید را ذکر نکند معلوم می شود که حصه وجوب تعیینی را اراده کرده است.

1. - محاضرات/2/199. [↑](#footnote-ref-1)
2. - کفایه/97. [↑](#footnote-ref-2)
3. - کفایه/ 252. [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل/3/290. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بحوث في علم الاصول ج2ص217 [↑](#footnote-ref-5)